

## بیع فضولی در مشاعات از منظر شیخ انصاری رحمه الله و برخی از علماء

مجتبی حکیمی فر<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۷

### چکیده

اشاعه یکی از مباحثی است که در کتب فقهی، بسیار بحث شده است و این اصطلاح در باب اموال قابل تصور است که در آن مالکیت مال، متعلق به یک نفر نیست بلکه دو یا چند نفر مالک مال هستند و مالکیت در همه اجزاء و ارکان مال وجود دارد به طوری که هر جزئی از مال را که در نظر بگیریم کلیه شرکاء در آن سهم هستند اما با توجه به اقتضای مال مشاع که چند نفر در آن سهم هستند اگر یکی از دو یا چند شریک بخواهند اقدام به فروش یا اجاره مال مشاع کند حکم این مسئله چیست؟ و آیا از مصادیق بیع فضولی می شود؟ هدف از این پژوهش بیان حکم وضعی اینگونه معاملات است که مشاعا بین دو یا چند نفر مشترک است و با روش کتابخانه ای و توصیفی به بیان مطالب پرداخته شده است و از اقوال بزرگانی چون شیخ اعظم رحمه الله و آقا رضا همدانی رحمه الله و سید تقی طباطبایی قمی رحمه الله استفاده شده است که به تحلیل ظهور لفظ «نصف» که در صیغه بیع (بعثک نصف الدار) می باشد پرداخته اند و نتیجه فضولی بودن یا عدم فضولی بودن بیع، زمانی بر ما روشن می شود که مراد از لفظ نصف و مقید یا مطلق بودن آن را کشف کنیم که به اتفاق همه علماء اگر قصد از بیان لفظ «نصف» مشخص باشد بر اساس همان عمل می شود یعنی اگر نصف سهم خود را اراده کرده باشد بیع فضولی نیست و اگر قصد او معلوم نباشد بیع فضولی می باشد.

کلید واژه: بیع فضولی، بیع مشاع، نصف مشاع.

<sup>۲</sup> دانش پژوه سطح دو حوزه علمیه قم، مرکز فقهی امام علی (ع).

**مقدمه:**

یکی از انواع مالکیت، مالکیت به صورت مشاع می باشد که در آن یک نفر مالک مال نمی باشد بلکه دو یا چند نفر در آن به صورت مشاع سهیم هستند به این معنا که مالکیت آنها در همه اجزاء و ارکان مال می باشد بی آنکه حد و مرز مالکیت آنها مشخص و تعیین شده باشد.

قائلین به صحت بیع فضولی در اینکه این مسئله (بیع مشاعات) از مصادیق بیع فضولی باشد اختلاف نظر دارند و منشاء اختلاف آنها این است که آیا معامله بایعی که ملک مشاع را فروخته یا اجاره داده است، ظهور در سهم خودش یا سهم شریکش دارد؟ این مسئله از باب حقوقی تا حدودی بررسی و به آن پاسخ داده شده است اما از آنجا که حکم فقهی آن مورد بررسی قرار نگرفته است ضرورت دارد که در این تحقیق به حکم فقهی (وضعی) آن پرداخته شود و هدف از این پژوهش، پاسخ به این سوال است که آیا مسئله ذکر شده از مصادیق بیع فضولی می باشد؟ که با پاسخ به این سوال حکم وضعی این معاملات روشن می شود.

در این مقاله سعی بر این بوده است با روش کتابخانه ای و بیان توصیفی-تحلیلی به بررسی قول شیخ اعظم و حواشی کلام ایشان از بیان آقا رضا همدانی و سید قمی پرداخته شود.

**مفهوم شناسی:**

**فضولی:** فضولی در لغت یعنی هر کسی که در کاری که به او مربوط نیست دخالت کند و نشان دهنده کنجکاوی است (معلوف، المنجد فی اللغة العربیه المعاصره، ۲۰۰۰م: ج ۱، ص ۱۰۹۹) و در اصطلاح، کسی است که کامل است (یعنی تمام شرایط بایع را دارد) اما حق تصرف ندارد هر چند غاصب باشد یعنی بیع غاصب هم فضولی است. (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۴۱۵ق: ج ۳، ص ۳۴۶)

و عقد فضولی نیز در اصطلاح، قراردادی است که یک نفر با دیگری بدون اطلاع مالک منعقد میکند (مرعی، القاموس الفقہی، ۱۴۱۳ ق: ص ۱۵۹)

**مشاع:** مشاع [ش ی ع] در لغت به معنای مقداری از تعداد (علی مهنا، لسان اللسان، ۱۴۱۴ ق: ج ۱، ص ۷۰۶)، مشترک بین چندین مالک و تقسیم نشده و مشترک می باشد (معلوف، المنجد فی اللغة العربیة المعاصره، ۲۰۰۰ م: ج ۱، ص ۸۰۹) و همچنین آن شیئی می باشد که مشترک است و تقسیم پذیر نیست یا آن چیزی است که شامل سهام مشترک است (حماد، معجم المصطلحات المالیه والاقتصادیه فی لغه الفقهاء، ۱۴۲۹ ق: ج ۱، ص ۴۱۷) و در عرف فقهاء به معنای مشترک و تقسیم نیافته است (مروج، اصطلاحات فقہی، ۱۳۷۹ ه. ش، ص ۴۹۲)

**بیع:** در لغت به معنای مبادله مال با مال دیگر می باشد یعنی مبادله مبیع با ثمن و عوض معامله است که مشتری به بایع منتقل می کند (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۴۱۵ ق: ج ۳، ص ۶۹) و نامی است که بر مبیع واقع می شود (فراهیدی، العین، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۲۶۵) و در اصطلاح، ایجاد مالکیت عین یک کالا در مقابل ثمن می باشد. (همان، ص ۱۱) و فقهاء تعاریف گوناگون دیگری هم دارند از جمله: نقل عین در برابر عوض معلوم، عقد دالّ بر نقل عین در برابر عوض معلوم، انتقال عین در برابر عوض معلوم. (هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۸۲ ه. ق، ج ۲، ص ۱۶۳)

### بیع مشاع از منظر شیخ انصاری

یکی از مصادیق بیع فضولی، بیع ملک مشاع می باشد که اگر شخصی در یک ملک به نحو مشاع با شخص دیگری شریک شود و سپس اقدام به فروش یا اجاره آن ملک کند و به خریدار بگوید: نصف این خانه را به تو فروختم (بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ) بر طبق قول شیخ انصاری رحمه الله دو فرض برای این معامله قابل تصور است (انصاری، کتاب المکاسب، ۱۴۱۵ ق: ج ۳، ص ۵۲۱)

فرض اول: قرینه ای دال بر اینکه نصف سهم خود یا نصف سهم دیگری را میفروشد وجود داشته باشد که در صورت دوم، بیع فضولی است.

فرض دوم: قرینه ای وجود نداشته باشد و مفهوم کلمه نصف را قصد کرده باشد که در این صورت نیز دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: منظور از نصف، همان نصفی باشد که مال خودش می باشد.

احتمال دوم: منظور از نصف، نصف مشاع از سهم خود و شریکش میباشد که نتیجه اش، این است که معامله نسبت به نصف مال شریکش، معامله فضولی می شود.

شیخ انصاری رحمه الله میفرماید: ریشه این دو احتمال در این است که کلمه "نصف" از یک طرف ظهور در نصف ملک دارد (به نحو مشاع) چون بصورت مطلق اداء شده و قیدی آورده نشده است که منظور نصف مال خودش است یا نه؟ که اگر به این ظهور اخذ کنیم نتیجه اش این است که معامله نسبت به نصف مال شریکش، معامله فضولی است.

از طرف دیگر هم فروش نصف که نوعی تصرف در مال است و همچنین انشای بیع، ظهور در فروش سهم خودش دارد، نه فروش سهم شریکش و یا فروش نصف مشاع.

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که شیخ انصاری رحمه الله نظر خود را صراحتاً بیان نمی کنند چون هر دو احتمال ممکن است صحیح باشند و هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد.

در جایی که فرد با بیع عبدی به نام غانم دارد و عبد همسایه هم نامش غانم است، وقتی شخص با بیع اقدام به فروش عبد میکند برخی فقهاء مثل فخرالمحققین رحمه الله میگویند: بیع، روی

مال با بیع واقع شده و صحیح است و تعارضی هم در کار نیست اما بین این مسئله ی بیع نصف الدار و مسئله ی بیع غانم فرق وجود دارد چون در بیع غانم، لفظ غانم از ابتدا ظهوری در عبد غیر ندارد

اما در این مسئله لفظ نصف، ظهور در اشاعه دارد، که سهم دیگری را هم شامل می شود. (انصاری،

کتاب المکاسب، ۱۴۱۵ق: ج ۳، ص ۵۲۲)

## بیع مشاع از منظر مرحوم آقارضا همدانی

در این مسئله ی بیع نصف الدار ظاهر این است که لفظ نصف، بر حصه ی خودِ بایع حمل می شود نه ملکِ مشاعِ بین حصه ی بایع و شریکش، چون شخص بایع به وسیله بیع، در مقام تصرف است و اقتضای مقام تصرف این است که لفظ مبیع، به مال خودش انصراف داشته باشد و این مقام مانند جایی است که شخص بایع بگوید "بِعْتُكَ غَانِمًا" و اسم غانم، مشترک بین عبد خودش و عبد دیگری باشد و در اینجا انصراف به مال خود بایع دارد. (همدانی، حاشیه المکاسب، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۲۶۶)

مرحوم فخرالمحققین رحمه الله هم ادعای اجماع کرده بر اینکه "بِعْتُكَ غَانِمًا" انصراف به عبد خودش دارد بنابراین، ظاهر این است که هیچ فرقی بین "بِعْتُ غَانِمًا" و "بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ" وجود ندارد.

در یک صورت "بِعْتُ غَانِمًا" و "بِعْتُ نِصْفَ الدَّارِ" با هم تفاوت دارند و آن هم در جایی است که بگوییم چون "بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ" مطلق است، پس ظهور در نصف، به نحو اشاعه دارد پس در این هنگام ظهور به نحو اشاعه با ظهور مقامی (ظهور لنفسه) تعارض پیدا می کند و حال اینکه در لفظ غانم، در مثال مذکور فقط یک ظهور وجود دارد و آن هم ظهور در عبد خودش است و تعارضی به وجود نمی آید. (همان)

اشکال آقا رضا همدانی رحمه الله به اینکه نصف، ظهور در اشاعه دارد

نصف در جایی است که یک چیز، دو جزء مساوی داشته باشد خواه مشاع باشد یا نباشد (پس نصف، ظهور در مشاع و غیر مشاع دارد نه فقط ظهور در مشاع داشته باشد) مثلاً نصف خانه، هم بر نصف مشاع و هم بر نصف تقسیم شده آن، صدق می کند (اگر مشاع را هم تقسیم کنیم به آن نصف گفته می شود) پس اگر کسی در مال یا ملکی شریک باشد به هر دو

شریک، مالکِ نصف گفته می‌شود (همچنین به هر دو مالک، مالکِ نصفِ مشاع و مالکِ نصفِ مفروز گفته می‌شود).

البته اگر به صورت مطلق گفته شود، نصف، انصراف به نصفِ مشاع دارد چون اگر نصفِ مشخصی قصد شده باشد نیاز به قید دارد و اکنون که قیدی نداریم منظور از نصف، نصفِ مشاع می‌باشد (نصف از کل).

ولی با دقت در این نکته، این مطلب فهمیده می‌شود که این انصراف، فقط نسبت به مضاف الیه می‌باشد یعنی وقتی می‌گوئیم "نصف الدار"، انصرافِ نصف فقط نسبت به "الدار" است یعنی "نصف مشاع خانه" اما نسبت به عوارض و طواری آن، چنین ظهور و انصرافی وجود ندارد مثلاً وقتی گفته شود نصف الدار کذا، چنین اطلاقی وجود ندارد که ظهور در مشاع دارد چون هم نصف مشاع و هم نصف مفروز یا مقرون بر آن صدق می‌کند. (همدانی، حاشیه المکاسب، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ص ۲۶۷)

### بیع مشاع از منظر سید تقی طباطبایی قمی

اگر فرض بر این باشد که بایع فقط مفهوم لفظِ نصف را قصد کرده است، قاعده اقتضاء می‌کند که لفظِ نصف، بر نصفِ بدون قید حمل شود چون اگر بر نصف بدون قید حمل نشود لازمه آن خلف است (یعنی خلاف فرض شیخ انصاری رحمه الله که فرمود مفهوم لفظِ نصف قصد شده است می‌شود) مگر اینکه گفته شود مراد شیخ انصاری رحمه الله این است که بایع مفهوم نصف را همراه با قرائن اراده کرده است در حالی که این سخن خلاف کلام و فرض شیخ رحمه الله است که فرمودند "بایع فقط مفهوم لفظِ نصف را قصد کرده است".

پس با توجه به مطالبی که بیان شد روشن می‌شود در جایی که بایع بگوید "بعتك نصف الدار"، بیع بر روی نصف مشاع بین بایع و شریکش واقع شده است.

پس بنابراین، این مسئله (بعثتک نصف الدار) از صغریات مسئله قبل (بیع مبیعی که مالک آن است و بیع مبیعی که مالک آن نیست) می شود که قبلاً حکم آن را بیان شده است و بیان شد که مقتضای قاعده اولیه این است که این بیع، فاسد است و مقتضای نص خاص این است که نسبت به حصه ای که مال خودش است، بیع او صحیح است و نسبت به حصه ای که مال خودش نیست، بیع او فاسد است. پس اگر بگوئیم حدیث صفار شامل این مسئله هم می شود، حکم این مسئله هم مانند مسئله قبل می شود. (طباطبایی قمی، عمده المطالب فی التعلیق علی المکاسب، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۲۷)

نص خاص (حدیث صفار) که در این مسئله به آن استناد شده است به شرح ذیل است:  
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيَّ أَبِي مُحَمَّدِ  
 الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ ع فِي رَجُلٍ بَاعَ قِطَاعَ أَرْضِينَ فَيَحْضُرُهُ الْخُرُوجُ إِلَى مَكَّةَ وَالْقَرْيَةَ عَلَى  
 مَرَّاحِلٍ مِنْ مَنْزِلِهِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْمَقَامِ مَا يَأْتِي بِحُدُودِ أَرْضِهِ وَعَرَفَ حُدُودَ الْقَرْيَةِ الْأَرْبَعَةَ فَقَالَ  
 لِلشُّهُودِ أَشْهَدُوا أَنِّي قَدْ بَعْتُ فَلَانًا يَعْنِي الْمُشْتَرِيَ جَمِيعَ الْقَرْيَةِ الَّتِي حَدُّ مِنْهَا كَذَا وَالثَّانِي وَالثَّلَاثُ وَالرَّابِعَ  
 وَإِنَّمَا لَهُ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ قِطَاعُ أَرْضِينَ فَهَلْ يَصْلِحُ لِلْمُشْتَرِيَ ذَلِكَ وَإِنَّمَا لَهُ بَعْضُ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ  
 قَدْ أَقْرَأَهُ بِكُلِّهَا فَوْقَ عَ لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ (حراعملی، وسائل الشیعه، ۱۲۷۱هـ.ق: ج ۱۲، ص ۲۳۴)

محمد بن حسن صفار به امام عسکری نامه نوشت و در آن، درباره مردی پرسید که چند قطعه زمین را فروخته، ولی زمان خروج به مکه فرارسیده است و چون قریه ای که زمین هایش در آن است [از منزلش دور است، فرصت ندارد که حدود زمینش را مشخص کند، بلکه چهار طرف قریه را مشخص می کند و به شهود می گوید: شاهد باشید که من به فلانی - یعنی مشتری - همه قریه ای را که یک طرفش به فلان جا می رسد و طرف دوم و سوم و چهارمش به فلان جا می رسد، فروختم. این در حالی است که در آن قریه فقط چند قطعه زمین برای اوست. آیا مشتری

می‌تواند چنین معامله‌ای کند و در حالی که فقط مقداری از این قریه برای بایع است، به همه آن برای او اقرار نماید؟ حضرت در پاسخ نامه نوشتند: فروختن چیزی که ملک انسان نباشد، جایز نیست.

مفاد این روایت درباره کسی است که چند قطعه زمین در یک قریه ای دارد و آنها را فروخته است. ولی چون نزدیک مراسم حج شده و میخواهد به مکه برود، فرصت ندارد که حدود آن را مشخص کند. لذا حدود قریه را از چهار طرف مشخص میکند و به مشتری میگوید: من تمام این قریه را که چهار طرف آن را مشخص کرده‌ام، به تو فروختم.

سائل پرسید: آیا چنین کاری جایز است؟

حضرت در جواب فرمودند: خیر، جایز نیست؛ چون در واقع ملکی را که مالک آن نیست، فروخته است. یعنی هر چند چند قطعه زمین در آن قریه دارد، ولی نمیتواند برای فروختن زمینهای خود، تمام قریه را در بیع بیاورد.

مناقشه در شمول حدیث صفار نسبت به این مسئله (بعثک فی الدار)

اشکالی که وجود دارد این است که حدیث صفار شامل این مسئله نمی‌شود چون از حدیث صفار چنین برداشت می‌شود که سهم بایع از زمین (مبیع) مشخص و از سایر قطعه‌ها جداست و هیچ اشاعه‌ای در سهم‌ها وجود ندارد پس بنابراین هیچ دلیلی مبنی بر سرایت حکم از مسئله قبل به این مسئله وجود ندارد و از طرف دیگر، حدیث مذکور اطلاق ندارد تا ما به اطلاق آن تمسک کنیم.

فرض کنید که مراد بایع از لفظ نصف، چیزی بوده که ظاهر است، سوال مطرح می‌شود که آیا بین ظهور نصف در ملک مشاع و ظهور آن در حصه خودش تعارض صورت می‌گیرد یا خیر؟



همچنین سید تقی قمی رحمه الله در ادامه بحث میفرماید: نظر شیخ انصاری رحمه الله بر این است که بین این دو امر (دو ظهور) تعارض صورت می گیرد و این مسئله را نمی توان با جایی که بایع میگوید: "بعث غانماً" قیاس کرد چرا که لفظ غانم مشترک لفظی است. (طباطبایی قمی، عمدہ المطالب فی التعلیق علی المکاسب، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۲۷)

سید ابوالقاسم خویی رحمه الله استاد سید تقی طباطبایی قمی رحمه الله، به کلام شیخ انصاری رحمه الله اشکالی کرده است مبنی بر این که اگر چه کلمه نصف، ظهور در اشاعه دارد اما ظهور در ملک مشاع بین دو نفر ندارد بنابراین لفظ نصف از این جهت، مانند لفظ غانم مجمل است و ظهور بیع، در تصرف مال مملوک باعث رفع اجمال کلمه نصف و اختصاص آن به میبعی که حصه خود بایع است می شود پس بنا بر گفته مرحوم خویی هیچ فرقی بین دو مسئله وجود ندارد.

### قول نهایی سید تقی طباطبایی قمی

اگر قائل شویم تصرف، ظهور در تصرف در مال خود بایع دارد، هیچ معارضه ای وجود ندارد چون بنا بر این قول، مستفاد از بیع، نقل مال خود بایع است و اشاعه وجود ندارد. اما دلیل مذکور در صورتی تام و کامل است که لفظ نصف ظهور در اشاعه نداشته باشد حال این که لفظ نصف ظهور در اشاعه دارد (طباطبایی، سید تقی قمی، عمدہ المطالب فی التعلیق علی المکاسب، ۱۴۱۳ق: ج ۲، ص ۴۲۸) لذا بین دو ظاهر تعارض ایجاد می شود و هیچ کدام از دو ظهور بر دیگری ترجیح ندارد و توقف می کنیم.

### بیع مشاع از منظر سید یزدی

سید یزدی می فرماید: در مسئله بعتک نصف الدار در دو مقام بحث می شود: مقام اول: مراد متکلم از نصف، شیء معین به نحو مشاع یا مختص است اما نامعلوم است که کدام نصف را اراده کرده است

مقام دوم: متکلم فقط مفهوم نصف را قصد کرده است اما نسبت به تعیین آن توجهی نداشته است یعنی توجهی نداشته نصف حصه خود را قصد کرده یا نصف مشاع را قصد کرده است.

در ادامه می‌فرمایند: ظاهر کلام علماء، مقام اول را شامل می‌شود در حالی که شیخ انصاری و صاحب جواهر کلام علماء را بر مقام دوم حمل کرده‌اند و این حمل صحیح نیست زیرا در این صورت محلی برای تمسک به ظهور مقام، در مقابل ظهور نصف به نحو اشاعه باقی نخواهد ماند چون هدف از رجوع به ظهورات، تشخیص مراد متکلم است و در اینجا (مقام دوم) نیز فرض بر آن است که متکلم ملک خود و ملک غیر را قصد نکرده است بلکه مفهوم نصفی که مقتضی آن اشاعه است را قصد کرده است.

ممکن است ادعا شود که بنای علماء بر آن است که به همه ظهورات نوعیه تمسک میکنند مثل نذر، قسم، وصیت و... ولی در جواب گفته می‌شود که در این مثالها و ظهورات نوعیه فرض بر این است که متکلم قصدی داشته باشد نه آنکه قصدی نکرده باشد و همچنین اگر گفته شود که وجوب وفاء به عقد لازمه اش آن است که اگر بایع صیغه عقد را جاری کرد، مشتری باید به آن عمل کند در جواب گفته می‌شود که ایجاب و قبول باید بر شیء واحد واقع شود و در این صورت است که عقد، وجوب وفاء خواهد داشت و در غیر اینصورت عقد باطل است پس بنابراین باید یک طرف عقد معلوم باشد و علماء نیز ظهور نصف را بر اشاعه حمل می‌کنند یعنی جایی که بایع بگوید: بعثک نصف الدار مصداق نصف مشخص است ولی مراد از آن نامعلوم است و وقتی به ظهور تمسک شد، ظهور در اشاعه دارد. (یزدی، حاشیه المکاسب، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۱۹۰)

محقق کرکی در کتاب رسائل خود می‌فرماید: اگر شخصی (زید) زمین معینی را که بین خود و شریکش مشاع می‌باشد بفروشد و شریکش این بیع را امضاء نکرده باشد و به عبارت دیگر

رضایت به این بیع نداشته باشد این بیع در حصه‌ی شریکش، بیع فضولی و باطل است و در حصه‌ی خودش این بیع بلامانع و صحیح است. (محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ۱۴۰۹ق: ج ۳، ص ۹۲).

### نتیجه گیری

با بررسی اقوال علماء در مسئله فضولی بودن یا عدم فضولی بودن بیع مشاعات به این نتیجه می‌رسیم که اگر چه این بزرگان در قیاس این مسئله ی "بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ" با مسئله "بِعْتُكَ غَانِمًا" که دلیلی بر ظهور بیع در حصه ی خود با بیع می باشد، اختلاف نظر دارند اما، همه آنها در این که مسئله "بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ" هم ظهور در بیع لفسه دارد و هم ظهور در مشاع، اتفاق نظر دارند و بر این باورند که این ظهورات منشاء دو احتمال فضولی بودن و عدم فضولی بودن در بیع مذکور هستند و می‌فرمایند: این دو ظهور با یکدیگر تعارض دارند و هیچکدام بر دیگری ترجیح ندارد و در واقع قائل به توقف در بیان حکم قطعی بیع مشاعات شده اند.

### فهرست منابع

- ۱- انصاری، مرتضی، «المکاسب»، ج ۳، چ ۱، الموترالعالمی، قم، ۱۴۱۵ق.
- ۲- حماد، نزیه، «معجم المصطلحات المالیه و الاقتصادیه فی لغه الفقهاء»، ج ۱، چ ۱، دارالقلم، دمشق، ۱۴۲۹ق.
- ۳- طباطبایی قمی، سید تقی، «عمده المطالب فی التعلیق علی المکاسب»، ج ۲، چ ۱، محلاتی، قم، (۱۴۱۳ ه.ق).
- ۴- مهنا، عبدالله علی، «لسان اللسان»، ج ۱، چ ۱، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱ق.
- ۵- معلوف، لویس، «المنجد فی اللغه العربیه المعاصره»، چ ۱، دارالمشرق، لبنان، ۲۰۰۰م..

- ۶- همدانی، آقارضا، حاشیه المکاسب، ج ۱، محمدرضا انصاری قمی، قم، ۱۴۲۰ ق.
- ۷- یزدی، سیدمحمد کاظم، «حاشیه المکاسب»، ج ۱، چ ۴، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۸- محقق کرکی، علی بن حسین، «رسائل المحقق الکرکی»، ج ۳، چ ۱، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۹- حر عاملی، محمدبن الحسن، «وسائل الشیعه»، ج ۱۲، دار احیاء التراث العربی، تهران، ۱۲۷۱ ق
- ۱۰- مروج، حسین، «اصطلاحات فقهی»، چ ۱، بخشایش، قم، ۱۳۷۹ ه.ش
- ۱۱- مرعی، حسین، «القاموس الفقهی»، چ ۱، دارالمجتبی، بیروت-لبنان، ۱۴۱۳ ه.ق
- ۱۲- فراهیدی، خلیل بن احمد، «کتاب العین»، ج ۲، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات (الطبعة الأولى)، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق
- ۱۳- هاشمی شاهرودی، محمود، «فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام»، ج ۲، چ ۱، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، ۱۳۸۲ ه.ق